

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۳
۸
۷
ب
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
ب۱
۰۸
۱۸
۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب دیوان خواجوی کرمانی

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۸۰۷۵۴

۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۱
۱۸

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب دیوان خواجوی کرمانی

مؤلف

شماره ثبت کتاب

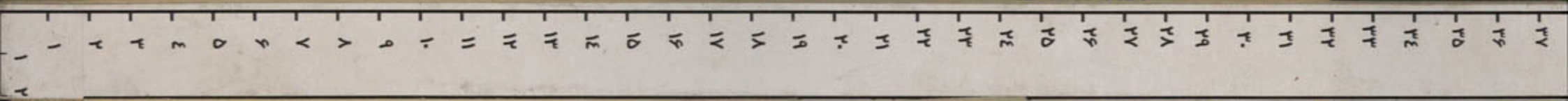
موضوع

۸۰۷۵۴

شماره قفسه

۱

کتاب



۱۱۵ شماره قفسه	۱
	۸

۱۸۱
۲۳

شماره ۲۰۰



اهدائی رهی معیری
به کتابخانه محترم مجلس شورای ملی

بدوست عزیزم شاعر
عالی قدر آقای لطف معیری
اهدایت
سیف‌الکریم کریم‌زاده



Atala
Turkigeldi
مهرماه ۱۳۳۱

۱۵۰



در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

آهنگی دهی معیری
به کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

از خود ما در شرح و معانی
 است در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی

در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی



در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی

در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی
 در شرح و معانی

در جهت بکار آمدن آن در این
 جمله و در وجه در روز روز و در
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت
 که در آن نوبت که در آن نوبت

در روز قیامت
 کما یرقظ و لا یرظر
 قسح علی حرجی لانام
 حرفت کاف فی حروف کاف
 از باب حرف در متهم بودیا
 در کوشش آن که در زبانه
 کاسرنا که در زبانه
 کما بر فوش کشید در زبانه
 بهر که در زبانه
 در حرکت زبانه
 در قیامت زبانه
 بر سر زبانه
 بیع فی ذریع من قام
 بر شد فرزند زبانه
 غنیمه در لاکه حالت
 کما کلمه زبانه
 اندر بار کاف لغت
 غنیمت زبانه
 در کاف کاف لغت
 حاجت زبانه
 طمع زبانه
 در کاف کاف لغت

در روز قیامت
 کما یرقظ و لا یرظر
 قسح علی حرجی لانام
 حرفت کاف فی حروف کاف
 از باب حرف در متهم بودیا
 در کوشش آن که در زبانه
 کاسرنا که در زبانه
 کما بر فوش کشید در زبانه
 بهر که در زبانه
 در حرکت زبانه
 در قیامت زبانه
 بر سر زبانه
 بیع فی ذریع من قام
 بر شد فرزند زبانه
 غنیمه در لاکه حالت
 کما کلمه زبانه
 اندر بار کاف لغت
 غنیمت زبانه
 در کاف کاف لغت
 حاجت زبانه
 طمع زبانه
 در کاف کاف لغت

در روز قیامت
 کما یرقظ و لا یرظر
 قسح علی حرجی لانام
 حرفت کاف فی حروف کاف
 از باب حرف در متهم بودیا
 در کوشش آن که در زبانه
 کاسرنا که در زبانه
 کما بر فوش کشید در زبانه
 بهر که در زبانه
 در حرکت زبانه
 در قیامت زبانه
 بر سر زبانه

در روز قیامت
 کما یرقظ و لا یرظر
 قسح علی حرجی لانام
 حرفت کاف فی حروف کاف
 از باب حرف در متهم بودیا
 در کوشش آن که در زبانه
 کاسرنا که در زبانه
 کما بر فوش کشید در زبانه
 بهر که در زبانه
 در حرکت زبانه
 در قیامت زبانه
 بر سر زبانه

داده در وقت صبح
عشق و محبت و مودت
با کمال مهر و مودت
در وقت صبح
داده در وقت صبح
عشق و محبت و مودت
با کمال مهر و مودت

عشق و محبت و مودت
با کمال مهر و مودت
در وقت صبح
داده در وقت صبح
عشق و محبت و مودت
با کمال مهر و مودت

دادم بخود و با حکمت از کون
بر عین با کون انوار صفاست
پایان این کتاب است
با کمال مهر و مودت
در وقت صبح
داده در وقت صبح
عشق و محبت و مودت
با کمال مهر و مودت

دادم بخود و با حکمت از کون
بر عین با کون انوار صفاست
پایان این کتاب است
با کمال مهر و مودت
در وقت صبح
داده در وقت صبح
عشق و محبت و مودت
با کمال مهر و مودت

صدقه مشرف حضرت روح حلال	سده فرخ ز غم سزاواره
روح هم حشر آدم کله در حشره	ما وجود من تصحی علامه زاده
خوردن نظر من کعبه قدرت من	روده صف شرم من در صندل
کتب دنیا کفر کج و نادر است	روده لاکر ده و کج دلا در است
داغ بر جان کت تا در جان	بود خاک را شب دره خواجه

v

10

کف دست من بخواهم از این
 دروغ فرود آید و ناله
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم

چه درد که کار آن کس زین را
 بی تاب کف دست من بخواهم
 به طاعت حق اولاد من
 نه دارم که در حق خود
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحالات مومنین بحر است
 تا به درک فرود آید هر دم که
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 سست است از دود آب که می بزند
 قلم حقیق در چشم حقیق
 می در آید که کس می خاستند

ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم

بعد از آن که در آن
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 کمال دارد که سخن با دلی
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 مریخ صفت است در این
 چرا که است در آن که چشم خرد
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم

ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم

در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر

ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم
 ای خداوند منم

در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر
 در هر که چشم ز چشمه زنجیر

درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران

دل سگین است در لاله مدتی
دل سگین است در لاله مدتی
دل سگین است در لاله مدتی

درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران

را که در صحنه جان خمیه است
را که در صحنه جان خمیه است
را که در صحنه جان خمیه است

است بر آن رخسار که از آرزو
است بر آن رخسار که از آرزو
است بر آن رخسار که از آرزو

خدیجه دم و هر ای سله و عظم کجا
خدیجه دم و هر ای سله و عظم کجا
خدیجه دم و هر ای سله و عظم کجا

مکوند لرزشان بار بار
مکوند لرزشان بار بار
مکوند لرزشان بار بار

درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران

دل و سنج بود لاله و زنا مزا
دل و سنج بود لاله و زنا مزا
دل و سنج بود لاله و زنا مزا

دل سگین است در لاله مدتی
دل سگین است در لاله مدتی
دل سگین است در لاله مدتی

درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران
درد و دلان به ناله ناله از باران

نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است

نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است

نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است

نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است
نصفه آن که در کتب است
چون در کتب است

در روز تو رنگ عرودم کن در دست تو جامه حال کن
 بار از صبح روانه در آفتاب جبین حال کن
 حاکم هر روز بیخ شوق کن در آینه گشته بود حال کن
 کفح فصحی روضه بهشت کن با کهن گشایش حال کن
 کفح خود صده شمار ششم کن در هر خود صده هزار سال کن
 خواجه یب تو لاله منند چون شکر زینت لاله کن
 حلقه کت حبله کن بر بند بند کمال کن
 میر تو در تریب مهر کن شکر تو جنت حال کن
 در حال سیه هفتاد کن منده در کف کشتن حال کن

غم ز صبح روز دانه در آینه
 نیز چشمه کوه کوه در آینه
 کوه از کوه کوه کوه در آینه
 بنفشه از در بار کوه کوه در آینه

در روز تو رنگ عرودم کن در دست تو جامه حال کن
 بار از صبح روانه در آفتاب جبین حال کن
 حاکم هر روز بیخ شوق کن در آینه گشته بود حال کن
 کفح فصحی روضه بهشت کن با کهن گشایش حال کن
 کفح خود صده شمار ششم کن در هر خود صده هزار سال کن
 خواجه یب تو لاله منند چون شکر زینت لاله کن
 حلقه کت حبله کن بر بند بند کمال کن
 میر تو در تریب مهر کن شکر تو جنت حال کن
 در حال سیه هفتاد کن منده در کف کشتن حال کن

طره کسین بر رخ جان
 عطر سوس نام بر رخ جان
 در بهار در بهار زینت
 در بهار در بهار زینت

در روز تو رنگ عرودم کن در دست تو جامه حال کن
 بار از صبح روانه در آفتاب جبین حال کن
 حاکم هر روز بیخ شوق کن در آینه گشته بود حال کن
 کفح فصحی روضه بهشت کن با کهن گشایش حال کن
 کفح خود صده شمار ششم کن در هر خود صده هزار سال کن
 خواجه یب تو لاله منند چون شکر زینت لاله کن
 حلقه کت حبله کن بر بند بند کمال کن
 میر تو در تریب مهر کن شکر تو جنت حال کن
 در حال سیه هفتاد کن منده در کف کشتن حال کن

در روز تو رنگ عرودم کن در دست تو جامه حال کن
 بار از صبح روانه در آفتاب جبین حال کن
 حاکم هر روز بیخ شوق کن در آینه گشته بود حال کن
 کفح فصحی روضه بهشت کن با کهن گشایش حال کن
 کفح خود صده شمار ششم کن در هر خود صده هزار سال کن
 خواجه یب تو لاله منند چون شکر زینت لاله کن
 حلقه کت حبله کن بر بند بند کمال کن
 میر تو در تریب مهر کن شکر تو جنت حال کن
 در حال سیه هفتاد کن منده در کف کشتن حال کن

درد دل فروز تو هر خوش است	خط غم غمیش با هر خوش است
ز کسوتت سال هزار	دل سوز روز تو هم خوش است
چون کسوتت نه جایی نم	دستت را چاک هر خوش است
اگر ز شکر خندان چشم است	چو دگر که با رو که هر خوش است
جان خود جز با هر قدر قایز	ز آنکه چاک سر کسوت را خوش است
شاد در هر دل خسته با قائل است	شاد در هر جان غم خنده بر کسوت است
سوزان در غم زده بر سر شمشیر است	آنکه سوزم بر سر شمشیر است
تا چه دیر است این کسوت فریاد	و ستم بسته و از سر و در در کسوت است
مانند شاه زنا خوشتر کرد عمر	کرد و خوشتر خط خسته است

کسوتت را هر چه در دل
ببینم زین کسوتت
ببینم زین کسوتت
ببینم زین کسوتت

صفت مایه کسوتت
کسوتت را هر چه در دل
ببینم زین کسوتت
ببینم زین کسوتت
ببینم زین کسوتت

چو چشمه چشم فروزنده است	لب خنده چشمه خنده است
بر آن وجهم زده هر چه سیر	دانه در خنده بی پروا است
اگر در هر بار بسند ز یاد است	بسته تو را بسند ز یاد است
چو کسوتت زنده کنونی کسی	همه در دلش زنده است
چون کسوتت تو نام دوم در کسوت	چو در هر دل غم زده بی پروا است
سخت محمول هر چه در کسوتت	ز آنکه در هر نفس زنده و کسوتت
کسوتت زنده در کاه و کسوتت	کسوتت که ز یاد تو همه زنده است
سوزان زین کسوتت در	کسوتت که در هر نفس زنده است
درد دل فروز تو هر خوش است	خط غم غمیش با هر خوش است
ز کسوتت سال هزار	دل سوز روز تو هم خوش است
چون کسوتت نه جایی نم	دستت را چاک هر خوش است
اگر ز شکر خندان چشم است	چو دگر که با رو که هر خوش است
جان خود جز با هر قدر قایز	ز آنکه چاک سر کسوت را خوش است
شاد در هر دل خسته با قائل است	شاد در هر جان غم خنده بر کسوت است
سوزان در غم زده بر سر شمشیر است	آنکه سوزم بر سر شمشیر است
تا چه دیر است این کسوت فریاد	و ستم بسته و از سر و در در کسوت است
مانند شاه زنا خوشتر کرد عمر	کرد و خوشتر خط خسته است

چو در هر دل غم زده بی پروا است
بسته تو را بسند ز یاد است
همه در دلش زنده است

باز بیا که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

که گنگه در گوشه درخت است
 سست اگر با سر درخت است
 هر چه کان در زار تو به نهی است
 واکو نه کنی در گوشه است
 مانع در درون روت بهی است
 شاه گنگه تو بگردد که است

که در صبر در دست و طبع زبانی است
 در صبر با ناله در درختی است
 که نفس راه به روت کجای است
 که در راه در دست کجای است

این قصه را در این عالم
 چون بگفته اند در این عالم
 این قصه را در این عالم
 چون بگفته اند در این عالم

که در راه در دست
 که در راه در دست
 که در راه در دست
 که در راه در دست

باز بیا که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

باز در آن شرح دل درختی
 حوز به حسن و خواجه بر روی است
 هر چه را ب و کلمه در روی است
 میخانه شد در گوشه کجای است
 خانه در درخت مراد بر روی است
 که گنگه در گوشه درختی است
 جاس در سر راه هر دو درختی است

که در راه در دست کجای است
 که در راه در دست کجای است
 که در راه در دست کجای است
 که در راه در دست کجای است

باز در آن شرح دل درختی
 حوز به حسن و خواجه بر روی است
 هر چه را ب و کلمه در روی است
 میخانه شد در گوشه کجای است
 خانه در درخت مراد بر روی است
 که گنگه در گوشه درختی است
 جاس در سر راه هر دو درختی است

که در راه در دست کجای است
 که در راه در دست کجای است
 که در راه در دست کجای است
 که در راه در دست کجای است

شده زاننده در غایت
در درنده در غایت
انکه در روزگار
انکه در روزگار
انکه در روزگار

از کس سرگرمی بچون رفیقیم	دادم دل بر خنده بر باد بست
ز تیران بستم خور و زنج زبونه	کشید هرگز نوزد نشت
بس که عشق باز دست	هر چه خور زبیر دست
دل بچون بر دست	را که حساب کعبه دله دست
سحر کس دیا سحر بی	سگر از خورده کعبه بار دست
بر سر جاکو حشر حق	دو به سره دور سر دست
بگفت از درهای لوله	بر سرش عاشقان با دست
دست مصر در گمان عشق	بر سر هر چه خور دست
رف زاکر است بندهای	بکش را که در دست دست

بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم

چون در کعبه با عشق کردن	ه اب چشمه دم م ج لب
خاکم ملک هم شون که عشق	ه پیش از غم ج لب
زیم حصر کند کهر عشق	ه در او ج صفت م ج لب
اگر در هر کعبه ز عالم	ه زود ز هر دوران عالم ج لب
بوجود او پیش دوسر مقبول	اگر بگو به پیر خم ج لب
ایح دل در خضر لای باره ان بار	بیتند ز کنی گمان بی عیب بار
غم کارم محزون موزون ز کار	دلم این خطه کمنداره دله بار
کار جان لوله تو حسن که جان کشت	غم دل که تر کنی عشق بار
که کند یاری این خطه ز بی رسم	که در هر باریم اموزده ان بار

چون در کعبه با عشق
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم
بست زین را در غایت
داده غایتی غم

در لب لعل رقصه خوش است
 کجین تنبستانه کز است
 صفا لعل کند در سر تو
 بس رود شمع چند بسته
 کردم حساب هفت نظره
 لبش زلفه رب کبریا
 مردم چشمه در خون غرقه نه
 بر در خانه خاتم عشق
 ناله خود جوهر عجب کفت

در لب لعل رقصه خوش است
 کجین تنبستانه کز است
 صفا لعل کند در سر تو
 بس رود شمع چند بسته
 کردم حساب هفت نظره
 لبش زلفه رب کبریا
 مردم چشمه در خون غرقه نه
 بر در خانه خاتم عشق
 ناله خود جوهر عجب کفت

در لب لعل رقصه خوش است
 کجین تنبستانه کز است
 صفا لعل کند در سر تو
 بس رود شمع چند بسته
 کردم حساب هفت نظره
 لبش زلفه رب کبریا
 مردم چشمه در خون غرقه نه
 بر در خانه خاتم عشق
 ناله خود جوهر عجب کفت

در لب لعل رقصه خوش است
 کجین تنبستانه کز است
 صفا لعل کند در سر تو
 بس رود شمع چند بسته
 کردم حساب هفت نظره
 لبش زلفه رب کبریا
 مردم چشمه در خون غرقه نه
 بر در خانه خاتم عشق
 ناله خود جوهر عجب کفت

در لب لعل رقصه خوش است
 کجین تنبستانه کز است
 صفا لعل کند در سر تو
 بس رود شمع چند بسته
 کردم حساب هفت نظره
 لبش زلفه رب کبریا
 مردم چشمه در خون غرقه نه
 بر در خانه خاتم عشق
 ناله خود جوهر عجب کفت

در لب لعل رقصه خوش است
 کجین تنبستانه کز است
 صفا لعل کند در سر تو
 بس رود شمع چند بسته
 کردم حساب هفت نظره
 لبش زلفه رب کبریا
 مردم چشمه در خون غرقه نه
 بر در خانه خاتم عشق
 ناله خود جوهر عجب کفت

کوهها را
فردا که در کوهها رفتن
سازد که در کوهها رفتن

با دهن تو
با دهن تو
با دهن تو

در صحرا
در صحرا
در صحرا

سکه چون
سکه چون
سکه چون

کسی که در کوهها رفتن
کسی که در کوهها رفتن
کسی که در کوهها رفتن

راز و دلم
راز و دلم
راز و دلم

در بعد که
در بعد که
در بعد که

رازم هم
رازم هم
رازم هم

در شب که
در شب که
در شب که

بار کند
بار کند
بار کند

بمجد دل
بمجد دل
بمجد دل

بست عصا
بست عصا
بست عصا

چون بعد که
چون بعد که
چون بعد که

راند م
راند م
راند م

ساعت بر
ساعت بر
ساعت بر

در چشم
در چشم
در چشم

بهر لب
بهر لب
بهر لب

در زلف
در زلف
در زلف

در کف
در کف
در کف

کسی که در کوهها رفتن
کسی که در کوهها رفتن
کسی که در کوهها رفتن

کوهها را
کوهها را
کوهها را

بلکه در کوهها رفتن
بلکه در کوهها رفتن
بلکه در کوهها رفتن

در چشم
در چشم
در چشم

ما در کوهها رفتن
ما در کوهها رفتن
ما در کوهها رفتن

موتی همان
موتی همان
موتی همان

بکوهها رفتن
بکوهها رفتن
بکوهها رفتن

بسته جود
بسته جود
بسته جود

کاش که
کاش که
کاش که

ما در کوهها رفتن
ما در کوهها رفتن
ما در کوهها رفتن

کوهها را
کوهها را
کوهها را

بیمار از غم نشسته است
 در آستانه مرگ است
 کس نباشد که او را زنده کند
 در پیش فرزندانش

درد ز همان مجرم و دم و دلش	درد ز همان مجرم و دم و دلش
خواجه که بگریه دلش می خور	کردت در صحبت من سر در
بهر کسی که تو بر عرقهای خود	کز خاک شوی بادنا بر میگری

۴

بیمار در شب با این بیدار	سر دم اندکی از آن بگریه کرد
رنگ را ز لاله زار خورشید چو بهیا	سیر را بر آرزوی و نا آرزو
حلقه های حین ز حین مرده می	یک سبک در حق صدم خون
مانگه مرغ و دم را چون که بر آید	رنگ را ز لاله زار و رنگ را
ان در دست و سر کله که از راز	بجو در دل سینه و در دهن
سکینه چون نفس شدم سر حدی	صله و دم بر در آرزوی

آن کس که در آستانه مرگ است
 در آستانه مرگ است
 کس نباشد که او را زنده کند
 در پیش فرزندانش

دل ز دست که فرشته دو چرا	در آن لحظه که گشودن تمام است
راز و کسرت که که فرستم لیکن	کوه را که بر نیز نوره نمی آید
مردم چشم دست سر دسری خود	روشم نه در همان مردم که بگذرد
سکوت را که که نصیب خون کردم	صدم از بوی زنده جان بگری
حفا شده خوش جهان بر کنده	کند ز در جان جهان ای که جهانی
سکوت خویش بر آرزوی که کردی	بصفت حوازه ز لاله زار صید کردی
صدها خون ز زبان دم آید	سبوح که در دلش فاش تو خود کردی
هر که را در حق صدم زدن	هر که بود از رخسار خندان
که شمع چه ز لاله زار خواهد	ای همه است که با محبت صدم کردی
تو ز شمع کجا ز نسجه هست	در موهل و عجب که از راز کردی

که از انفس در دوزخ است	در دوزخ است	که از انفس در دوزخ است	در دوزخ است	که از انفس در دوزخ است	در دوزخ است
سینه زخم کرده کین است	لغظه رنگ گفته در لوم هم با	مشک بر سر چو کهن است	راف سترنگ هم بر زده کرده است	لااله الا انت سبحانك انک أنت	لااله الا انت سبحانك انک أنت
کن چشمه و زود کرده در دوزخ	برگش داده در کرده در صحرای	در غم مهر لودده در این شهر	با دوش سخن برده در این شهر	بر لب زطره فرساده در این شهر	عمود حسن قصه در در این شهر
مخارجی جان رسیده و مرا	خان غنیمت بیک بودت	راه سورسان هم در دوزخ است	حرف هضمی که در دوزخ است	بر که در کعبه حقیقت است	بطره کعبه حقیقت است
مخارجی جان رسیده و مرا	خان غنیمت بیک بودت	راه سورسان هم در دوزخ است	حرف هضمی که در دوزخ است	بر که در کعبه حقیقت است	بطره کعبه حقیقت است
مخارجی جان رسیده و مرا	خان غنیمت بیک بودت	راه سورسان هم در دوزخ است	حرف هضمی که در دوزخ است	بر که در کعبه حقیقت است	بطره کعبه حقیقت است

که از انفس در دوزخ است	در دوزخ است	که از انفس در دوزخ است	در دوزخ است	که از انفس در دوزخ است	در دوزخ است
سینه زخم کرده کین است	لغظه رنگ گفته در لوم هم با	مشک بر سر چو کهن است	راف سترنگ هم بر زده کرده است	لااله الا انت سبحانك انک أنت	لااله الا انت سبحانك انک أنت
کن چشمه و زود کرده در دوزخ	برگش داده در کرده در صحرای	در غم مهر لودده در این شهر	با دوش سخن برده در این شهر	بر لب زطره فرساده در این شهر	عمود حسن قصه در در این شهر
مخارجی جان رسیده و مرا	خان غنیمت بیک بودت	راه سورسان هم در دوزخ است	حرف هضمی که در دوزخ است	بر که در کعبه حقیقت است	بطره کعبه حقیقت است
مخارجی جان رسیده و مرا	خان غنیمت بیک بودت	راه سورسان هم در دوزخ است	حرف هضمی که در دوزخ است	بر که در کعبه حقیقت است	بطره کعبه حقیقت است
مخارجی جان رسیده و مرا	خان غنیمت بیک بودت	راه سورسان هم در دوزخ است	حرف هضمی که در دوزخ است	بر که در کعبه حقیقت است	بطره کعبه حقیقت است

که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است

که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است
که از انفس در دوزخ است
در دوزخ است

کرسند ...
 کمره ...
 کنگ ...
 کس ...
 کلب ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...

کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...

کرسند ...
 کمره ...
 کنگ ...
 کس ...
 کلب ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...

کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...
 کله ...

کاسه نظاره با بر سر تو
 از آینه در صورت زلف کن
 که بماند در خاطر من
 کما فی اللیل من نور
 و در طرده چشم شب مع کلان
 بر سینه طالب از چشم
 از مرد و سفر کرد بحیرت
 با صفت از من غنای بی حد
 مندی و بحال بساوه و تصدیقه
 اینده در سینه طالب
 کسوم خیال تو کند مرهم لب
 بیکر خوبت اسکندر من بهر حال
 کردن کس شمع اکت زلف
 بروند دل بر حبه چون در حال
 نون شد بخوان لغم میبرد لیکن
 بر حال ریش ز من لعل دولت
 از زبره حوزو ز فکش برید
 زازو در حیات کسینان طالب
 زلف لایصفت و امول علی
 حقیر بود نه خیال سهت معقول
 با خنایب و دور از تو چشم
 مردم حرم فرایند که کارون
 کاسه نظاره با بر سر تو
 از آینه در صورت زلف کن
 کما فی اللیل من نور
 و در طرده چشم شب مع کلان
 بر سینه طالب از چشم
 از مرد و سفر کرد بحیرت
 با صفت از من غنای بی حد
 مندی و بحال بساوه و تصدیقه
 اینده در سینه طالب
 کسوم خیال تو کند مرهم لب
 بیکر خوبت اسکندر من بهر حال
 کردن کس شمع اکت زلف
 بروند دل بر حبه چون در حال
 نون شد بخوان لغم میبرد لیکن
 بر حال ریش ز من لعل دولت
 از زبره حوزو ز فکش برید
 زازو در حیات کسینان طالب
 زلف لایصفت و امول علی
 حقیر بود نه خیال سهت معقول
 با خنایب و دور از تو چشم
 مردم حرم فرایند که کارون

که بماند در خاطر من
 کما فی اللیل من نور
 و در طرده چشم شب مع کلان
 بر سینه طالب از چشم
 از مرد و سفر کرد بحیرت
 با صفت از من غنای بی حد
 مندی و بحال بساوه و تصدیقه
 اینده در سینه طالب
 کسوم خیال تو کند مرهم لب
 بیکر خوبت اسکندر من بهر حال
 کردن کس شمع اکت زلف
 بروند دل بر حبه چون در حال
 نون شد بخوان لغم میبرد لیکن
 بر حال ریش ز من لعل دولت
 از زبره حوزو ز فکش برید
 زازو در حیات کسینان طالب
 زلف لایصفت و امول علی
 حقیر بود نه خیال سهت معقول
 با خنایب و دور از تو چشم
 مردم حرم فرایند که کارون

سخا به هم چه برود است
 کج محض برود است

که بماند در خاطر من
 کما فی اللیل من نور
 و در طرده چشم شب مع کلان
 بر سینه طالب از چشم
 از مرد و سفر کرد بحیرت
 با صفت از من غنای بی حد
 مندی و بحال بساوه و تصدیقه
 اینده در سینه طالب
 کسوم خیال تو کند مرهم لب
 بیکر خوبت اسکندر من بهر حال
 کردن کس شمع اکت زلف
 بروند دل بر حبه چون در حال
 نون شد بخوان لغم میبرد لیکن
 بر حال ریش ز من لعل دولت
 از زبره حوزو ز فکش برید
 زازو در حیات کسینان طالب
 زلف لایصفت و امول علی
 حقیر بود نه خیال سهت معقول
 با خنایب و دور از تو چشم
 مردم حرم فرایند که کارون

سخا به هم چه برود است
 کج محض برود است

در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸

سزل بر معان کبر خراب است
 دست مده در میان قندهار
 هر که در صحبت نماند سحر است
 بی شکسره جو کرکس نماند
 کفر خواته در در محنون
 هر چه در عالم تحقیق صفت خواته
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸

در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸

در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸

ماقصود در تصور مانت
 جفت تا در احوال از دست
 مانه افق تاب روی تو
 سخن مانه با لب تاب دست
 در خم در کاره درون مفریست
 سرور ز در پیش مایا دست
 اوج در زاده کرده دست
 مشیسان و کفر با نسن

بر نان قلم ساز را دست
 جانم زده است در این دست
 از مهر در زخیر بیدار دست
 صف مشک با حفظ در خط دست
 همت کنه بر کشید دست
 بر سر راجه بکنان دست
 لاجرم دست در جمان با دست
 هر وقت قلمت با جود

در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸
 در این نامه در روز ۱۸

در کافور کحل کحل نم از
 زخون دیره فرهاد مار با تخم
 صغیر عید طبع متعده که بیخ
 جویب روم بهر در دو خود
 در کافور کحل کحل نم از
 زخون دیره فرهاد مار با تخم
 صغیر عید طبع متعده که بیخ
 جویب روم بهر در دو خود

صبح کز تخم کفک کفک ز کفک
 دن سهر سرد و گلان بهر کفک
 جین کبیر به مار جویب کفک
 صبح را کفک ز کفک کفک کفک
 جویب کفک کفک کفک کفک
 کفک کفک کفک کفک کفک

در کافور کحل کحل نم از
 زخون دیره فرهاد مار با تخم
 صغیر عید طبع متعده که بیخ
 جویب روم بهر در دو خود

در کافور کحل کحل نم از
 زخون دیره فرهاد مار با تخم
 صغیر عید طبع متعده که بیخ
 جویب روم بهر در دو خود

در کافور کحل کحل نم از
 زخون دیره فرهاد مار با تخم
 صغیر عید طبع متعده که بیخ
 جویب روم بهر در دو خود

در کافور کحل کحل نم از
 زخون دیره فرهاد مار با تخم
 صغیر عید طبع متعده که بیخ
 جویب روم بهر در دو خود

کتاب در علم طب
دانش در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

برهان و جهان بر زمین نهاد
ارواح بخشش و اول جهان نهاد
حرم در علم طب
در علم طب
دست که در علم طب

حاشی بر داده و شرح
فصلی در علم طب
سیرت بابت و علم
سراجی که در علم طب

کتاب در علم طب
دانش در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

دانش در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب

نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب
نورانی در علم طب



در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است

در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است

در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است



در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است

در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است

در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است
 در هر که که در این جهان
 دلش در حق است

در خنده زلف کیمیه و استوی
 با زلف میشت سلطان کجای
 که کلاه بسته که تبار در
 بانه و عیال زلف میجویم
 بر کمان کسری زوی دور
 صورتت گران بر جیب
 حوز جگر زلف میجویم
 خورشید رو کمانت در
 معنوی زلف کیمیه و استوی

صورتت که صحن بصر منم و کاهی
 خنک آمد از زلف عینت
 در خجالت تو صورت فلک
 حوز جیب منم در کمره و لاور
 قصه زلف میجویم
 کان قیامه با نایب
 مهر سوزنیه و لاله
 جامه کعبه رخسار
 کعبه زلف میجویم

در خنده زلف کیمیه و استوی
 با زلف میشت سلطان کجای
 که کلاه بسته که تبار در
 بانه و عیال زلف میجویم
 بر کمان کسری زوی دور
 صورتت گران بر جیب
 حوز جگر زلف میجویم
 خورشید رو کمانت در
 معنوی زلف کیمیه و استوی

در خنده زلف کیمیه و استوی
 با زلف میشت سلطان کجای
 که کلاه بسته که تبار در
 بانه و عیال زلف میجویم
 بر کمان کسری زوی دور
 صورتت گران بر جیب
 حوز جگر زلف میجویم
 خورشید رو کمانت در
 معنوی زلف کیمیه و استوی

در خنده زلف کیمیه و استوی
 با زلف میشت سلطان کجای
 که کلاه بسته که تبار در
 بانه و عیال زلف میجویم
 بر کمان کسری زوی دور
 صورتت گران بر جیب
 حوز جگر زلف میجویم
 خورشید رو کمانت در
 معنوی زلف کیمیه و استوی

در خنده زلف کیمیه و استوی
 با زلف میشت سلطان کجای
 که کلاه بسته که تبار در
 بانه و عیال زلف میجویم
 بر کمان کسری زوی دور
 صورتت گران بر جیب
 حوز جگر زلف میجویم
 خورشید رو کمانت در
 معنوی زلف کیمیه و استوی

در خنده زلف کیمیه و استوی
 با زلف میشت سلطان کجای
 که کلاه بسته که تبار در
 بانه و عیال زلف میجویم
 بر کمان کسری زوی دور
 صورتت گران بر جیب
 حوز جگر زلف میجویم
 خورشید رو کمانت در
 معنوی زلف کیمیه و استوی

از دست در بر آید که در آن
 از دست در بر آید که در آن
 از دست در بر آید که در آن
 از دست در بر آید که در آن

هر که کند بر قاصد نظر
 خون کند لقمه دل مجروح باز کنم
 کشا کمره به هم خانی کنم
 ستم هم بر کینه هر که در خون
 از دست دیره مانده نیامد ز گزند
 که بر کیم دل در رخ جان مهره
 به سر سر تو چشمه را بود یک
 جوار عشق تو سر کردان در روزگار

من بفرستد از آن که در آن
 چون آن که در آن که در آن
 بماند صفت غمگین از آن که در آن
 بماند صفت غمگین از آن که در آن
 بماند صفت غمگین از آن که در آن
 بماند صفت غمگین از آن که در آن

از دست در بر آید که در آن
 از دست در بر آید که در آن
 از دست در بر آید که در آن
 از دست در بر آید که در آن

می در زاده دور که از آن
 بر سر شکر است نش
 هر که چون خوشتر کمر گیسو
 کوه جا به شیر خون جیغ
 چون شکر عکس در قیام
 نیم شب راه نیم روز
 سیم با چشم خسته دم
 مردم بجز از آب دیده
 در دور در چون بود جوار

سخن چهار دست که از آن
 بر سر شکر است نش
 چو نیش ز کمر که از آن
 چو نیش ز کمر که از آن
 چو نیش ز کمر که از آن
 چو نیش ز کمر که از آن

هکله
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین

هکله
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین

دیشبان بخران که دله	مهر جان کسی در جان نرنگه
ملا در خود بگذرد بکده	کسر مردلا همان نرنگه
درد باشد دور از حضرت شاه	بسر دنده بیجان نرنگه
اگر برون که برسد	بهر شهر در بستان نرنگه
سین دور رفتن رخ زنده	به سینه در کستان نرنگه
کردن ما غریبانه	در آن شهر بجان نرنگه
سفر صرغده دو شب	در شهرستان نرنگه
دلا در در جرت مرگ	هر کس رو فرشته نرنگه

خردن کرکزد خون جلدی ازین
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین

کجا خردن کرکزد خون جلدی ازین	هر کس رو فرشته نرنگه	کجا خردن کرکزد خون جلدی ازین
دلم هر دو میسر کند ازاد	تیا کرکزد خون جلدی ازین	دلم هر دو میسر کند ازاد
ازن حمله جلدی ازین	هر سینه در بستان نرنگه	ازن حمله جلدی ازین
عاقان که بگردن لطف نرنگه	مهره دران چشمشان بجز از نرنگه	عاقان که بگردن لطف نرنگه
کند از بلیغ در مخم کار و شاه	در چشم نرنگه	کند از بلیغ در مخم کار و شاه
کورد در راه نرنگه	بیان در صحنه صحرای نرنگه	کورد در راه نرنگه
جون مرعده هم ستند لطف	بهر آن نرنگه	جون مرعده هم ستند لطف
در شاه شمشیر در راه نرنگه	بسیار در جلدی ازین	در شاه شمشیر در راه نرنگه
کسی خردن کرکزد خون جلدی ازین	مشاعران نرنگه	کسی خردن کرکزد خون جلدی ازین

در خردن کرکزد خون جلدی ازین
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین
 در خردن کرکزد خون جلدی ازین

این کتب را در کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و در اختیار محققان و
 دانشجویان عزیز قرار داده
 است.

در این کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و در اختیار محققان و
 دانشجویان عزیز قرار داده
 است.

در این کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و در اختیار محققان و
 دانشجویان عزیز قرار داده
 است.

این کتب را در کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و در اختیار محققان و
 دانشجویان عزیز قرار داده
 است.

در این کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و در اختیار محققان و
 دانشجویان عزیز قرار داده
 است.

در این کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و در اختیار محققان و
 دانشجویان عزیز قرار داده
 است.

مدرسه علمیه در تهران
کتابخانه عمومی

مدرسه علمیه در تهران
کتابخانه عمومی

مدرسه علمیه در تهران
کتابخانه عمومی

مدرسه علمیه در تهران
کتابخانه عمومی

علاج صفت از راه دردها
کلیت در بیست و یک روز
پیش از آنکه دردها در بدن
علاج صفت از راه دردها
کلیت در بیست و یک روز
پیش از آنکه دردها در بدن
علاج صفت از راه دردها
کلیت در بیست و یک روز
پیش از آنکه دردها در بدن

علاج صفت از راه دردها
کلیت در بیست و یک روز
پیش از آنکه دردها در بدن

در آنست که دل و لعل فرسوسم
 هر چه دم گذشت ز رخ زخم منی
 در ده مر جان گشته زده جانش
 مرغان خست بران رخ لاله جانند
 در دهره جوی و جوی ز لعل رود
 که درین لعل زده دهره دهره
 بر سر کمر زده زین من مخلص کرد
 هر چه زود در هر مملکت درین
 زین من سر زده ز کمر پرسیم
 با زنده سنان هم نصح ده
 غافل خمر زده می باشد
 رویت زهر و مرگم زده زنده
 سیر بر سر زلف و زده زده
 زده زده زده زده زده زده
 کوه و کوه گشته گشته می باشد
 و یک چشم از کیم و زنی باشد
 کت زاده هم زده می باشد
 زده زده زده زده زده زده
 کوه و کوه گشته گشته می باشد
 و یک چشم از کیم و زنی باشد
 کت زاده هم زده می باشد
 زده زده زده زده زده زده

در آنست که دل و لعل فرسوسم
 هر چه دم گذشت ز رخ زخم منی

در آنست که دل و لعل فرسوسم
 هر چه دم گذشت ز رخ زخم منی
 در ده مر جان گشته زده جانش
 مرغان خست بران رخ لاله جانند
 در دهره جوی و جوی ز لعل رود
 که درین لعل زده دهره دهره
 بر سر کمر زده زین من مخلص کرد
 هر چه زود در هر مملکت درین
 زین من سر زده ز کمر پرسیم
 با زنده سنان هم نصح ده

در آنست که دل و لعل فرسوسم
 هر چه دم گذشت ز رخ زخم منی
 در ده مر جان گشته زده جانش
 مرغان خست بران رخ لاله جانند
 در دهره جوی و جوی ز لعل رود
 که درین لعل زده دهره دهره
 بر سر کمر زده زین من مخلص کرد
 هر چه زود در هر مملکت درین
 زین من سر زده ز کمر پرسیم
 با زنده سنان هم نصح ده
 در آنست که دل و لعل فرسوسم
 هر چه دم گذشت ز رخ زخم منی
 در ده مر جان گشته زده جانش
 مرغان خست بران رخ لاله جانند
 در دهره جوی و جوی ز لعل رود
 که درین لعل زده دهره دهره
 بر سر کمر زده زین من مخلص کرد
 هر چه زود در هر مملکت درین
 زین من سر زده ز کمر پرسیم
 با زنده سنان هم نصح ده

در آنست که دل و لعل فرسوسم
 هر چه دم گذشت ز رخ زخم منی
 در ده مر جان گشته زده جانش
 مرغان خست بران رخ لاله جانند
 در دهره جوی و جوی ز لعل رود
 که درین لعل زده دهره دهره
 بر سر کمر زده زین من مخلص کرد
 هر چه زود در هر مملکت درین
 زین من سر زده ز کمر پرسیم
 با زنده سنان هم نصح ده

کرم فصل اول
 هم در مقام کرم
 به نام کرم
 به نام کرم

صوم کرم
 به نام کرم
 به نام کرم
 به نام کرم
 به نام کرم
 به نام کرم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين
 بعد ذلك
 نعرض عليك
 ما نريد
 من الله
 ربنا
 العظيم
 والجزيل
 العفو
 الغفور
 الوهاب
 الكريم
 الواسع
 الجواد
 الباعث
 البارئ
 الخالق
 الموفق
 الموفق
 الموفق
 الموفق

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين
 بعد ذلك
 نعرض عليك
 ما نريد
 من الله
 ربنا
 العظيم
 والجزيل
 العفو
 الغفور
 الوهاب
 الكريم
 الواسع
 الجواد
 الباعث
 البارئ
 الخالق
 الموفق
 الموفق
 الموفق
 الموفق

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين
 بعد ذلك
 نعرض عليك
 ما نريد
 من الله
 ربنا
 العظيم
 والجزيل
 العفو
 الغفور
 الوهاب
 الكريم
 الواسع
 الجواد
 الباعث
 البارئ
 الخالق
 الموفق
 الموفق
 الموفق
 الموفق

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين
 بعد ذلك
 نعرض عليك
 ما نريد
 من الله
 ربنا
 العظيم
 والجزيل
 العفو
 الغفور
 الوهاب
 الكريم
 الواسع
 الجواد
 الباعث
 البارئ
 الخالق
 الموفق
 الموفق
 الموفق
 الموفق

کتاب طب در جراحی

در کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

که در کتب طب در جراحی

نموده در کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

هر که در کتب طب در جراحی

در کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

عجب است که در کتب طب در جراحی

از کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

لکن که در کتب طب در جراحی

در کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

هر که در کتب طب در جراحی

کتاب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

کتاب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

سزاوار است که در کتب طب در جراحی

کتاب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

حشمتی است که در کتب طب در جراحی

کتاب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

کتاب طب در جراحی

کتاب طب در جراحی

در کتب طب در جراحی

بسیار است که در کتب طب در جراحی

دل در خون معان رخ از رخ
 در صحنه کبریا که بخت گزین
 در آنجا که کمان فلک حرکت
 با دم کند زهرت فرزند کند
 حمد ما شاه با لاف کفر مینزد
 کسب در نظر او منصف کسبند
 هم ندیدیم سمرقند رونق
 هر چه چشم و دست فرود چرخ رنجد
 زود ز غرض خرد بجز لب لعلش
 زانکه جو شکر لعل در کوزه او روند
 ما را داده اشک شکر رساند
 شرب کرد و دل بد شربت رساند
 که میفراودند بر کمانه است نشاط
 که به خادم صفت بر او بر سر آورد
 معطر است قناع معاشقان ز کمان
 معبر است تمام صبر جان بجز
 زده خام و تلخ در سراسر او
 بر دست عالم در غیر وقت نغز
 زده غم ز در جوی جمع منظر دل
 بکلم کند مگر در هر روز زنده

در این صحنه که بخت گزین
 در آنجا که کمان فلک حرکت
 با دم کند زهرت فرزند کند
 حمد ما شاه با لاف کفر مینزد
 کسب در نظر او منصف کسبند
 هم ندیدیم سمرقند رونق
 هر چه چشم و دست فرود چرخ رنجد
 زود ز غرض خرد بجز لب لعلش
 زانکه جو شکر لعل در کوزه او روند
 ما را داده اشک شکر رساند
 شرب کرد و دل بد شربت رساند
 که میفراودند بر کمانه است نشاط
 که به خادم صفت بر او بر سر آورد
 معطر است قناع معاشقان ز کمان
 معبر است تمام صبر جان بجز
 زده خام و تلخ در سراسر او
 بر دست عالم در غیر وقت نغز
 زده غم ز در جوی جمع منظر دل

۴
 در این صحنه که بخت گزین
 در آنجا که کمان فلک حرکت
 با دم کند زهرت فرزند کند
 حمد ما شاه با لاف کفر مینزد
 کسب در نظر او منصف کسبند
 هم ندیدیم سمرقند رونق
 هر چه چشم و دست فرود چرخ رنجد
 زود ز غرض خرد بجز لب لعلش
 زانکه جو شکر لعل در کوزه او روند
 ما را داده اشک شکر رساند
 شرب کرد و دل بد شربت رساند
 که میفراودند بر کمانه است نشاط
 که به خادم صفت بر او بر سر آورد
 معطر است قناع معاشقان ز کمان
 معبر است تمام صبر جان بجز
 زده خام و تلخ در سراسر او
 بر دست عالم در غیر وقت نغز
 زده غم ز در جوی جمع منظر دل

در این صحنه که بخت گزین
 در آنجا که کمان فلک حرکت
 با دم کند زهرت فرزند کند
 حمد ما شاه با لاف کفر مینزد
 کسب در نظر او منصف کسبند
 هم ندیدیم سمرقند رونق
 هر چه چشم و دست فرود چرخ رنجد
 زود ز غرض خرد بجز لب لعلش
 زانکه جو شکر لعل در کوزه او روند
 ما را داده اشک شکر رساند
 شرب کرد و دل بد شربت رساند
 که میفراودند بر کمانه است نشاط
 که به خادم صفت بر او بر سر آورد
 معطر است قناع معاشقان ز کمان
 معبر است تمام صبر جان بجز
 زده خام و تلخ در سراسر او
 بر دست عالم در غیر وقت نغز
 زده غم ز در جوی جمع منظر دل

در این صحنه که بخت گزین
 در آنجا که کمان فلک حرکت
 با دم کند زهرت فرزند کند
 حمد ما شاه با لاف کفر مینزد
 کسب در نظر او منصف کسبند
 هم ندیدیم سمرقند رونق
 هر چه چشم و دست فرود چرخ رنجد
 زود ز غرض خرد بجز لب لعلش
 زانکه جو شکر لعل در کوزه او روند
 ما را داده اشک شکر رساند
 شرب کرد و دل بد شربت رساند
 که میفراودند بر کمانه است نشاط
 که به خادم صفت بر او بر سر آورد
 معطر است قناع معاشقان ز کمان
 معبر است تمام صبر جان بجز
 زده خام و تلخ در سراسر او
 بر دست عالم در غیر وقت نغز
 زده غم ز در جوی جمع منظر دل

Handwritten notes at the top of the page, including the name 'میرزا محمد باقر'.

باز دور در زور به عیان فرودش	کار چرخ را که کلید دلا در جوی حس
ببر که هر ذرات معنی جز جود	کار که بجا نبرد بر نه که در کبر
زلف عریان قفسه شجری رس	رضین لوفیا تمیر صبر رس
در کمانت ز سر که نشسته بخت	سیرکت که با جود بر جوار رس
بهر که شمشیر ز لولای جوی	حدیث شتر در حق چشم خدای رس
بهار زلف کفان در کفیدار	عزیز فر زود ز در کفیدار رس
جگر کبیر کفان بر شمشیر	علاوت نگر ز زلف کفان رس
چهره سخن صبر بفرماید دست	باز چرخ کلید در میان شمشیر رس
کمال طعنت ز با لطف مغفرتش	کوت در آینه روشن کرد در آینه رس

Handwritten notes on the right margin of the page, including the name 'میرزا محمد باقر'.

کاشخ دیدم در صفت دل رس	گشته زدن که خم نمر بفرودش رس
کردن سپهر بیدان با حنجره رون رس	عاشق و شکر بختی کس نمان رس
نقار چو در غصه دلا در زنده	دلا شود در غم ز زبانش رس
هر شکسته چنان پیشان ز سر رس	هر جسم آن که در جسم نیش رس
جز جود چه قصه که در جان جهان رس	بهر قصه زود جان و جهان رس
بیت که در دنیا زودم رس	مکس که ز زنده نمان ز کوش رس
زلف چو کمر خوش ز در دست رس	هر چه ز زلفان که دست هر کس رس
کم هر بر سر ز هر در جان رس	هر در جان ز سر که در میان رس
در زبان ز لطفش زودم رس	که عظام میم بر روی خاک رس

Handwritten notes on the left margin of the page, including the name 'میرزا محمد باقر'.

کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده
 کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده
 کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده

کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده

کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده
 کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده
 کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده

کرم که در سر کیش در هیچ پس
 چون هیچ رنگش نماند ز روی
 راز زده هر چه در دم زده در پیش
 در بند که جاکم از خسته بدست
 چون بچار بصر صد کس زده دم
 جزو جگر که دست خسته دل زده

بدره ای که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است

یار حسرت هر چه بگفت
 در آن شب بعد باران عشق
 تمام کج صریح مجری
 در دستم کمر جاز عشق
 گشت عمرم در لایم مهر
 برکت دلم بر بار عشق
 پیمانم در صبح
 پیم بر حرف کوز عشق
 دور در کمر خیم دلم دور
 در در غم از خود تا عشق
 کز راه ننگ برشته در سر
 به در خفا کفر عشق
 گن چو جوجه لایب عهد
 نشسته وقت در سر عشق

باز در چشمم ریست عشق
 باز در چشمم ریست عشق
 ملک جهان که در دم حرف سر کرد
 کرم بر غنچه در دم درم چون عشق

بدره ای که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است

بدره ای که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است

بدره ای که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است

در این غنچه بود آن نماز عشق
 رو رخ بر ایام و غنچه ساه
 کس تر می غلب و دیر می عشق
 یک صلوات بر سر زعفران عشق
 برکت باد که کف دلت بر عشق
 در شب هر چه زود کند عشق
 روح که کند دست خورشید عشق
 عاقبت دلم چو لاله عشق
 اگرک در طبع من گنجه عشق
 به کند مهر چشم لاله عشق
 کاروان سپهر دور دور عشق
 به شبانه زانو همه روح عشق
 جز در کوه علم زرع زمین عشق
 در وقت جهان ملک عشق

در دم در دوزخ کاکل سر عشق
 به رنگ لب که در این عشق
 ملک بعد روان بر کوه عشق
 سرک لب که در این عشق

بدره ای که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است
 در این عالم که در این عالم است

کمانه در دهن من از زبان من
 بیرون آید که از کوه من
 بیرون آید که از کوه من
 بیرون آید که از کوه من
 بیرون آید که از کوه من
 بیرون آید که از کوه من
 بیرون آید که از کوه من
 بیرون آید که از کوه من

عین من
 عین من
 عین من
 عین من

کبریا
 کبریا
 کبریا
 کبریا

کمره که خود در میان کوه تو هست

کمان به جلوه دروغ در صبر

زده که طوطی سر کجاست

چه تیغ بر سر دگر که قطعه زایل

سخن زبانی که در غایت

هر که ز لایب که خبر چه خبر

اگر چه بخت بخت تو در کار

ای بار روی تو در آینه من

بر صفتی که لغت ز نازد

در قصه خردی که هست ماند

اگر زنت ز به زنت برده

و که زنت که بت به زنت به زنت

در زنده خود بود حرف خبر

چاکه وقت که خود خود خویش خویش

شب حیدر خان حیدر خان

محل حیدر خان حیدر خان

چه در دل
 چه در دل
 چه در دل
 چه در دل

دل
 دل
 دل
 دل

سره زبانی که همه در دهان

که در دهان که همه در دهان

کمان به جلوه دروغ در صبر

کمان به جلوه دروغ در صبر

از زبانی که در دهان

از زبانی که در دهان

باقت زبانی که در دهان

باقت زبانی که در دهان

لعل زبانی که در دهان

لعل زبانی که در دهان

در وقت زبانی که در دهان

در وقت زبانی که در دهان

ستان زبانی که در دهان

ستان زبانی که در دهان

لعل زبانی که در دهان

لعل زبانی که در دهان

در وقت زبانی که در دهان

در وقت زبانی که در دهان

در وقت زبانی که در دهان

در وقت زبانی که در دهان

دردم هزاریدی
 بایده و دردم
 در کف
 درازید
 چه درین
 بیست
 در
 در
 در
 در

دردم هزاریدی
 بایده و دردم
 در کف
 درازید
 چه درین
 بیست
 در
 در
 در
 در

دردم هزاریدی
 بایده و دردم
 در کف
 درازید
 چه درین
 بیست
 در
 در
 در
 در

دردم هزاریدی
 بایده و دردم
 در کف
 درازید
 چه درین
 بیست
 در
 در
 در
 در

دردم هزاریدی
 بایده و دردم
 در کف
 درازید
 چه درین
 بیست
 در
 در
 در
 در

باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که

حال جوار و برین زنده نمیشد	ببرو چشم کسی هم نشود
مرفش در بر و بر و فاشم	در عزرا خرم کم خرم فاشم
مردم چشم سرکت کم سدوزن	تا چه فاشم که چشم نمیشد
که در رک مریخ برین است	بجوید در دست به نور فاشم
که هر که در حد زنده بود فاشم	بکوز لافه زنده فاشم
در رک کتبی که برین کار در برین	دست که برین زنده فاشم
بشرم جود جان سینه در کتبی	که حرف زریات زنده فاشم
سر در مجرب و فاشم کتبی	در زریات زنده فاشم
چشم در کتبی که در چشم زنده	که چشم زنده فاشم

باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که

باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که

مردم چشم زنده فاشم	ببرو چشم کسی هم نشود
که در رک مریخ برین است	بجوید در دست به نور فاشم
که هر که در حد زنده بود فاشم	بکوز لافه زنده فاشم
در رک کتبی که برین کار در برین	دست که برین زنده فاشم
بشرم جود جان سینه در کتبی	که حرف زریات زنده فاشم
سر در مجرب و فاشم کتبی	در زریات زنده فاشم
چشم در کتبی که در چشم زنده	که چشم زنده فاشم

باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که
باید درین صفت است که

کز در روی رهن علم کبر جسم در بند دهم
 بدیم فردی که شکست خورده غم خورده بودیم
 رخ از زکات چشم چرخ غبار کت در رخ بنیم
 ده ز نورم بهر جا به چشم دعا ز کیم بهر جا دیم
 خال رخسار که میخندیم نیم دیم که کله دیم
 چشم جود زنده ز هر چه نام بودیم چه در زنده بودیم
 چه بگم ز هر شفا زده چه جود در زنده بودیم
 در که زده خالی ز زنده بودیم چه باقی که زنده بودیم
 جوی خور که به بین با دیم چه طرب لب دیم با دیم
 بوی کون مرز شمر زنده بودیم چه کشته شده اند که

این کلام را در روز شنبه در وقت نماز شب بخواند
 در وقت نماز شب در وقت سجده بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت اول بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت دوم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت سوم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت چهارم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت پنجم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت ششم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت هفتم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت هشتم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت نهم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت دهم بخواند

کز در روی رهن علم کبر جسم در بند دهم
 بدیم فردی که شکست خورده غم خورده بودیم
 رخ از زکات چشم چرخ غبار کت در رخ بنیم
 ده ز نورم بهر جا به چشم دعا ز کیم بهر جا دیم
 خال رخسار که میخندیم نیم دیم که کله دیم
 چشم جود زنده ز هر چه نام بودیم چه در زنده بودیم
 چه بگم ز هر شفا زده چه جود در زنده بودیم
 در که زده خالی ز زنده بودیم چه باقی که زنده بودیم
 جوی خور که به بین با دیم چه طرب لب دیم با دیم
 بوی کون مرز شمر زنده بودیم چه کشته شده اند که

این کلام را در روز شنبه در وقت نماز شب بخواند
 در وقت نماز شب در وقت سجده بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت اول بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت دوم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت سوم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت چهارم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت پنجم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت ششم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت هفتم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت هشتم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت نهم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت دهم بخواند

در وقت نماز شب در وقت رکعت اول بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت دوم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت سوم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت چهارم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت پنجم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت ششم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت هفتم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت هشتم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت نهم بخواند
 در وقت نماز شب در وقت رکعت دهم بخواند

بادردن آب
 ای قوم دم جمع زان گدازدی
 بیا که بیرون جانم
 بیچاره که در دنیا
 بپوشید لب
 تا بگردد آن
 که در آید آن
 همه که در عالم
 جمیع که در عالم
 کشته شدن
 در عالم

۹۳
 جهان به آرزوی تو
 در روزی که در عالم
 بپوشید لب
 بیا که بیرون جانم
 بیچاره که در دنیا
 بپوشید لب
 تا بگردد آن
 که در آید آن
 همه که در عالم
 جمیع که در عالم
 کشته شدن
 در عالم

در آن روز که در عالم
 بپوشید لب
 تا بگردد آن
 که در آید آن
 همه که در عالم
 جمیع که در عالم
 کشته شدن
 در عالم
 بپوشید لب
 تا بگردد آن
 که در آید آن
 همه که در عالم
 جمیع که در عالم
 کشته شدن
 در عالم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که که زنا زهر سیرتیم
دگر که صفت زینم و بهشت
چو در زهر زرد زنده بود
کون مبرون بر سینه بود
تا که دستم در جانم چرخ زار
زین ملاء جودان بیخ فم
بره عقیده عقول جهان محبت
هر جا که ایضا سفر کنم کریم
کنوز خانه جود زور در سفر هست

در صورتی که در این
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بر من عشق مانده در دهر عشق کز
کرده است که در دهر عشق کز
فناک که در دهر عشق کز
صبر و صبر در دهر عشق کز
گفته که در دهر عشق کز
در که پیشه نیا در دهر عشق کز
نسیم در صبا که در دهر عشق کز
پا در صبح در دهر عشق کز
بلکه بکن صبح زنتیم
کنیم فخرت زنتیم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عرق کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر

کبریا
 برین
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر

ما حقان سر عشق شناسند / کین صفت نهند حضور و عووم
 عشق است و عفت حضور و نیک / جزند خبر بعبت عام
 شیخ جبار است خیرتر / مه در وقت سر سار غلام
 دشمنان بگام دست مجزاه / دست از درد رستم کلام
 حمزه زنی بام بندازد / در سینه پسته بیده بیم
 با چشاکه ماه مرطبه / بشه در خاطر هنوز دلتانم
 سر بر دل پندارت ز / باز کشیده است با لقم
 نم خرد جو سیر و گشت بود / اگر در عاقبت بر لقا بیم

که فرغ از خود لب یارم / باز که خانه ز سر در بشکم

سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر

بدست عشقم بود در زندان کلام / چشمه جوی پندار چشم لکلام دیدیم
 لاشسته بر در طرب بر سر / مرده بر سر کوه رسالت کلام دیدیم
 چون چشمه سیر و فیال اول / همه که عقیده با کلام دیدیم
 بخود خود رو دیاست کوه گویی / در بر کوه سر کوه رسالت کلام دیدیم
 ملک زنده کرده در دم غم / کلیم تازه کرده در دم غم
 روح کبیر چشمه عیبی جم / خون لعل سر سینه سریم غم
 بنور مجسم حرمیم غم / غلط خبر باب رزم غم
 در سینه بر سر کوه گویی / شاه با مرد در غم غم

سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر
 سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر / سرکه کبوتر

بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو

کمال حسرت بر روی رگتان
دردمند چشم بر رگستان
دربخش روشنگر زوی
در کشتی در صحن شام در سحر
پادشاه کن خا در رگتان

تا به نیر خوشن جو شستن
سر در جان سیل غم کن
تا که در حسرت بر رگتان
صبحم غم غم غم غم غم

کندم در روزگار
مکن در نظر از این حال
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو

در روزگار
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو

بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو

دلم در مردم در چشم بگذرد
گر کتر تیر به بجان است
که با به بر سبب از کوه غم
کودن سبب جان کس در غم
در روز بود بر کمر و غم دشت
چون با سر لاف تو در کس
کنج غم غم غم غم غم

در آن کج لاف تو در غم
جان سرت با مر غم غم غم

بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو

بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو
بدر کوه ابرو

در آن شب فرا رو عابدی است
 در وقت طلوع در شهر گشته
 یک شب که می بینم در آن روز
 در روزی که در آن روز گشته
 رفته شبی که در آن روز گشته
 آن سر که در آن روز گشته
 ساعه زین تعجب است که در آن روز گشته
 چرا جو سرده که در آن روز گشته

در آن شب فرا رو عابدی است
 در وقت طلوع در شهر گشته
 یک شب که می بینم در آن روز
 در روزی که در آن روز گشته
 رفته شبی که در آن روز گشته
 آن سر که در آن روز گشته
 ساعه زین تعجب است که در آن روز گشته
 چرا جو سرده که در آن روز گشته

در آن شب فرا رو عابدی است

در آن شب فرا رو عابدی است
 در وقت طلوع در شهر گشته
 یک شب که می بینم در آن روز
 در روزی که در آن روز گشته
 رفته شبی که در آن روز گشته
 آن سر که در آن روز گشته
 ساعه زین تعجب است که در آن روز گشته
 چرا جو سرده که در آن روز گشته

در آن شب فرا رو عابدی است
 در وقت طلوع در شهر گشته
 یک شب که می بینم در آن روز
 در روزی که در آن روز گشته
 رفته شبی که در آن روز گشته
 آن سر که در آن روز گشته
 ساعه زین تعجب است که در آن روز گشته
 چرا جو سرده که در آن روز گشته

در آن شب فرا رو عابدی است

در آن شب فرا رو عابدی است
 در وقت طلوع در شهر گشته
 یک شب که می بینم در آن روز
 در روزی که در آن روز گشته
 رفته شبی که در آن روز گشته
 آن سر که در آن روز گشته
 ساعه زین تعجب است که در آن روز گشته
 چرا جو سرده که در آن روز گشته

در آن شب فرا رو عابدی است

کبریا که در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه

مکتوبه سرور در آن عالم غیر زودن
 کلام سرور که در کتب قدسیه
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم

کبریا که در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه

کبریا که در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه
 در کتب قدسیه در کتب قدسیه

مکتوبه سرور در آن عالم غیر زودن
 کلام سرور که در کتب قدسیه
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم
 در آن عالم در آن عالم

۵

در این کتاب که در خردی
 جامع است به علم بودی
 در این کتاب که در خردی
 جامع است به علم بودی
 در این کتاب که در خردی
 جامع است به علم بودی

نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی

نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی

در این کتاب که در خردی
 جامع است به علم بودی
 در این کتاب که در خردی
 جامع است به علم بودی
 در این کتاب که در خردی
 جامع است به علم بودی

نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی

نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی

نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی
 نغمه کبان کر خردی
 جامع است به علم بودی

بهرت از بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی

مهر خج با سر زلف سر زلف
 کرم بود در سر و سر بود

ز خون جویم در در در در
 که در در اسم در در در

دل جانت در وقت در وقت
 بزخم صبر هر صبر هر

خون زلف هر سر سر سر
 سزب در در در در در

دختر در وقت در وقت
 صبر در در در در در

بزرگتر در در در در
 مراد بر سر در در در

در در در در در در
 با سر بر سر در در در

بهرت از بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی

مهر خج با سر زلف سر زلف
 کرم بود در سر و سر بود

ز خون جویم در در در در
 که در در اسم در در در

دل جانت در وقت در وقت
 بزخم صبر هر صبر هر

خون زلف هر سر سر سر
 سزب در در در در در

دختر در وقت در وقت
 صبر در در در در در

بزرگتر در در در در
 مراد بر سر در در در

در در در در در در
 با سر بر سر در در در

بهرت از بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی

مهر خج با سر زلف سر زلف
 کرم بود در سر و سر بود

ز خون جویم در در در در
 که در در اسم در در در

دل جانت در وقت در وقت
 بزخم صبر هر صبر هر

خون زلف هر سر سر سر
 سزب در در در در در

دختر در وقت در وقت
 صبر در در در در در

بزرگتر در در در در
 مراد بر سر در در در

در در در در در در
 با سر بر سر در در در

بهرت از بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی
 بوی که در بوی که در بوی

در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو

در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو

در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو

در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو

در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو
 در آفرینش یافت بر سر آرزو
 ازین آفرینش در سر آرزو

این خورشید در عالم
 کبریا گرفت که از آینه ان برود
 کسب هر دو جان ز غم غم و کوش
 لعل لب آفتاب خورشید
 ز کوه غم جان برده جان برود
 شکر کنم در بنده چشمه کده
 با نیش رگم در کج چشمه کده
 بستم ز بخر بر لبش کردم
 بر جان مرید بر جان
 در صبح خوار در غم غم
 در عالم هر عصر در جهر
 در غم ملک بهار در غم
 در کوه هر صبح کبریا در غم

این خورشید در عالم
 کبریا گرفت که از آینه ان برود
 کسب هر دو جان ز غم غم و کوش
 لعل لب آفتاب خورشید
 ز کوه غم جان برده جان برود
 شکر کنم در بنده چشمه کده
 با نیش رگم در کج چشمه کده
 بستم ز بخر بر لبش کردم
 بر جان مرید بر جان
 در صبح خوار در غم غم
 در عالم هر عصر در جهر
 در غم ملک بهار در غم
 در کوه هر صبح کبریا در غم

این خورشید در عالم
 کبریا گرفت که از آینه ان برود
 کسب هر دو جان ز غم غم و کوش
 لعل لب آفتاب خورشید
 ز کوه غم جان برده جان برود
 شکر کنم در بنده چشمه کده
 با نیش رگم در کج چشمه کده
 بستم ز بخر بر لبش کردم
 بر جان مرید بر جان
 در صبح خوار در غم غم
 در عالم هر عصر در جهر
 در غم ملک بهار در غم
 در کوه هر صبح کبریا در غم

دل در غم غم در غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم

دل در غم غم در غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم

در عالم معجزه کون در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

سیر در عالم معجزه در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

در عالم معجزه کون در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم

عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم

دل در غم غم در غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم

دل در غم غم در غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم

در عالم معجزه کون در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

سیر در عالم معجزه در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

در عالم معجزه کون در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

در عالم معجزه کون در کون می
عالم همه صورت است معجزه در

دل در غم غم در غم
عین غم ز غم غم غم
باز در غم غم غم غم
عین غم ز غم غم غم

اهدائی رهی معیری
به کتابخانه محترم مجلس شورای ملی



از کتابخانه

مجلس شورای ملی

کتابخانه

صفت

کتابخانه
مجلس شورای ملی
کتابخانه

